

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 20, No. 3, Spring 2020, 157-171  
Doi: 10.30465/crtls.2020.5296

**A Study and Criticism on the Book:**  
***An Approach to Philosophy of Al-Farabi***  
***as a Detachment of Greek Philosophy Tradition***

Saeed Rahimian\*

**Abstract**

The present paper includes the introduction and critique of the book: *An Approach to Philosophy of Al-Farabi as a Detachment of Greek Philosophy Tradition*. The author of the book intends to highlight the fundamental and axial innovations of al-Farabi in the revival of philosophy at his time to explain how to distinguish the system of Islamic philosophy from the Greek tradition. The most important claim of the author is to explain the philosophy of Islam based on three principles: a..Determining its subject as “existence”, not “existent” b. Understanding the existence of the knowledge bin the scenes of presence c. The distinction between essence and existence. Thus, he believes that Farabi, through his existential view, was able to restore the essential role of existence versus the essence and quiddity. The book also addresses the linguistic and epistemological approach of Farabi’ as well as the introduction of al-Huruf book in the same direction, as well as his invention in transferring nine pares logic into two parts logic. From the perspective of the author of this paper, despite the importance of the aforementioned claim i.e., the establishment of a philosophy of Islam centered on the existence by al-Farabi, the reasons and pieces of evidence which are used in the book in order to prove that claim is necessary but not sufficient. Approximately 10 critical reviews have been done in the article on the contents and claims of the book.

**Keywords:** Islamic Philosophy, Farabi, the Distinction between Existence and Existent-the Distinction between Being and Essence.

---

\* Professor of Philosophy and Islamic Theology, Shiraz University, Shiraz, Iran, Sd.rahimian@gmail.com

Date received: 2019-12-13, Date of acceptance: 2019-04-26

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی و نقد کتاب

### خوانشی نواز فلسفه فارابی، گسست بنیادین معرفتی از سنت یونانی

سعید رحیمیان\*

#### چکیده

نویسنده کتاب خوانشی نو از فلسفه فارابی، گسست بنیادین معرفتی از سنت یونانی درصدد است، با برجسته‌کردن ابداعات اساسی و محوری فارابی در بازتدوین فلسفه در زمانه خویش، نحوه افتراق جریان فلسفه اسلامی از سنت یونانی را توضیح دهد. مهم‌ترین مدعای نویسنده پی‌افکنی فلسفه اسلامی بر مبنای سه قضیه است: ۱. تعیین موضوع آن به‌عنوان «وجود» نه «موجود»؛ ۲. استناد فهم وجود به علم حضوری؛ ۳. تمایز بین ماهیت و وجود. او بر آن است که فارابی با نگاهی وجودمحور توانست نقش اساسی هستی را در مقابل چیستی و ماهیت احیا کند. کتاب هم‌چنین به رویکرد زبان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه فارابی، معرفی کتاب الحروف در همین جهت، و ابداع او در ارجاع منطق نهبخشی ارسطو به منطق دوبخشی می‌پردازد. از منظر نگارنده مقاله، باوجود اهمیت و فربهی مدعای فوق‌الذکر، یعنی تأسیس‌گری فلسفه اسلامی با محوریت‌دادن فارابی به «وجود» و باوجود نکات مثبت متعدد کتاب، دلایل اقامه‌شده در کتاب برای اثبات آن مدعا لازم اما غیرکافی است. حدود ده نقد اساسی در این مقاله بر محتویات و مدعیات کتاب مطرح شده است، از جمله تکرار برخی مدعاها، مدعیات بی‌شاهد، ارجاع به متأخران از فارابی، و ...

**کلیدواژه‌ها:** فلسفه اسلامی، فارابی، تمایز وجود و موجود، تمایز وجود و ماهیت.

---

\* استاد دانشگاه شیراز، دکترای فلسفه و کلام اسلامی، Sd.rahimian@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶

## ۱. مقدمه

کتاب خوانشی نو از فلسفه فارابی، گسست بنیادین معرفتی از سنت یونانی، نوشته دکتر قاسم پورحسن، با هدف معرفی فارابی، فیلسوف مسلمان سده چهارم هجری، به‌عنوان مؤسس فلسفه اسلامی نگاشته شده است که بنابر دیدگاه مؤلف کتاب، با ابداعات و اندیشه خود، گسستی از سنت فلسفه یونانی را رقم زد که از زمان نهضت ترجمه جهان اسلام در قرن دوم هجری مؤثرترین جریان و سنت فلسفی غالب شناخته می‌شده است. از دیدگاه مؤلف کتاب، اندیشه‌های فارابی در انطباق با آموزه‌های دین و سنت اسلامی شکل گرفته است و با فهم همین مؤلفه‌ها می‌توان بنیاد اندیشه‌های او را شناخت. از دیدگاه نویسنده مقاله، فارابی تاکنون یا فلسفه‌اش ذیل سنت ارسطویی قرار داشته است یا خود او به‌عنوان فیلسوف نوافلاطونی مسلمان مورد توجه قرار گرفته است. اما او درصدد است دریافتی اصیل و خوانشی صحیح و بنیادین از فارابی و فلسفه او ارائه دهد.

## ۲. بررسی ویژگی‌های صوری کتاب

کتاب به‌خوبی ویرایش شده است، کم‌غلط است، قواعد نگارشی در آن رعایت شده است، و علائم سجاوندی نیز در آن به‌درستی به‌کار رفته است و همین باعث شده است خوانش کتاب آسان شود.

ارجاعات کتاب به دو صورت پانوش و پی‌نوشت تنظیم شده است و نخستین ارجاع به هر اثر با ذکر کامل مشخصات کتاب‌شناختی آن توأم است، هرچند ذکر مشخصات همواره یک‌سان نیست، مثلاً گاه نام فامیل ابتدا آورده شده است (مانند ژیلسون، اتین...) و گاه نام (مانند محمد عابد الجابری)، هم‌چنین گاه محل انتشار آمده است (مثل قاهره، ۱۹۸۳) و گاه نیامده است (مانند طرح نو، ۱۳۸۰).

در پایان کتاب، نمایه نام‌ها و موضوعات قرار دارد که هر دو به‌نظر ناقص تنظیم شده است و جامع و مانع نیست، مثلاً «فلوطین» یا «هایدگر» و برخی اعلام و کتاب‌های دیگر در آن به‌چشم نمی‌خورد. به‌هرروی، جای کتاب‌شناسی جامع در پایان کتاب خالی است.

## ۳. محتوای کتاب

کتاب در هفت فصل تنظیم شده است:

**فصل نخست** به زندگی فارابی و دوره‌های مختلف عمر او با توجه به شرایط محیطی و معرفی ایام او، از جمله مکتب ایرانی مرو و دولت شیعی همدانی، اختصاص یافته است.

**فصل دوم**، که تمهیدی برای ورود به مباحث اصلی کتاب تلقی می‌شود، به سرچشمه و خاستگاه فلسفه اسلامی اختصاص دارد که در ضمن، برخی اقوال مطرح در این زمینه را نقد و بررسی می‌کند، از جمله قول دکتر عابد الجابری که نماد اصیل فلسفه در اسلام را ابن‌رشد دانسته است که به ارسطو بازگشتی کامل انجام داده است و از نظریه پیوند دین و فلسفه گسسته است. جابری این بازگشت را به معنی ناکامی کوشش‌های فارابی و ابن‌سینا تلقی کرده است.

مؤلف کتاب، با رجوع به کتاب *فصل المقال* و دیگر سخنان ابن‌رشد، نشان می‌دهد که چنان نیست که او به جدایی دین و فلسفه حکم دهد و تعبیر «حقیقت دوگانه» که از قول او در غرب مسیحی مشهور شده است بدان معنا نیست، بلکه ناظر بر آن است که حقیقتی واحد ممکن است در سطوح مختلف تعبیر و درک ظاهر شود.

مؤلف کتاب در نهایت خاستگاه فلسفه اسلامی را، با ذکر شواهدی، آموزه‌های دینی (یعنی آیات قرآنی و احادیث اسلامی و فضای کلی معارف اسلامی از جمله خدامحوری و توحید) دانسته است که ذیل تشویق‌های قرآن کریم در به‌کارگیری عقل آزاد در فهم جهان و دعوت به تفکر و با الهام‌گیری از آموزه‌های فلسفی و باطنی اسلام و پیامبر و امامان شکل گرفته است.

**فصل سوم** با عنوان «فارابی و پرسش از وجود» بر آن است که تأسیس فلسفه اسلامی را مبنای وجود و محور و تعبیری جدید از موضوع فلسفه و مابعدالطبیعه توضیح دهد؛ یعنی براساس تحول موضوع فلسفه و مابعدالطبیعه از موجود چونان موجود به وجود بما هو وجود، امری که به تعبیر مؤلف، بر سراسر فلسفه او سایه افکنده است و بر متأخران او، از ابن‌سینا گرفته تا ملاصدرا، مؤثر افتاده است.

اگر به تعبیر هایدگر تحول اساسی در فلسفه در یونان با انحراف از توجه به وجود به موضوعیت موجود شکل گرفت که در زمانه ارسطو به اوج رسید، گسست از فلسفه یونانی در تاریخ فلسفه اسلامی، به تعبیر مؤلف کتاب، در بازگشت فارابی به اصل وجود صورت پذیرفت. از دیدگاه او، فارابی مسئله را با تحلیل زمانی آغاز کرده است و بر محور تبیین «آن» (on)، که در یونانی به معنای وجود است، فلسفه را نیز علم هستی‌شناسی دانسته است. رهیافت او زمینه را برای ارتقای موضوع و مسائل از ارجاع وجود به جوهر، آن‌چنان‌که در ارسطو صورت می‌گرفت، به امری و رای مقولات جوهری و عرضی و ورای ماهیت فراهم کرد.

عباراتی از کتاب‌های الحروف و فصوص الحکمة و تعلیقات فارابی به‌عنوان شواهدی بر این انتقال مطرح شده است.

**فصل چهارم** با عنوان «ابداع نظریه بداهت در وجود» بر آن است که دریافت بنیادین جدید فارابی از وجود، که به گسست مورد بحث در فصل سوم انجامید، مبتنی بر تصویری از وجود شکل گرفته است که مبتنی بر ره‌یافت حضوری (به‌جای رویکرد مفهومی به آن) بوده است. از منظر مؤلف کتاب، بداهت وجود در نزد فارابی، در پیوند با ظهور، آشکارا خصلتی هستی‌شناختی دارد، نه مفهومی.

او فهم معنای وجود را نیازمند توغل، تأمل، ژرف‌اندیشی، و ... می‌داند که به‌جای آن سهروردی و ملاصدرا بر ریاضت و ممارست تأکید دارند، اما فارابی بیش از هر چیز بر کوشش فکری پای می‌فشارد، چه این که از نظر او تنها حکیم است که می‌تواند وجود را با اندیشیدن دریابد... بدون تفکر و نظر نمی‌توان آن را یافت.

برای این سؤال که «آیا فارابی، جدا از روش فکری‌اش، بر مواجهه حضوری با وجود به‌عنوان ملاک و اساس بداهت وجود تقریری کرده است یا نه؟» ظاهراً پاسخی واضح و صریح در آثار او نمی‌یابیم. هرچند مؤلف کتاب از عبارت ابتدایی رساله الدعای القبلیه مبنی بر دریافت مستقیم و بی‌واسطه وجود به علم حضوری استفاده کرده است.

**فصل پنجم** با عنوان «تحلیلی انتقادی بر نظریه تمایز» به مسئله تمایز وجود از ماهیت در آثار فارابی اختصاص یافته است. مؤلف کتاب، ابتدا ضمن برشمردن اقوال مختلف در مورد توجه ارسطو به تمایز مزبور، ضمن پذیرش این که در برخی عبارات ارسطو به ماهیت و وجود به‌نحو مجزا اشاره می‌کند، این تمایز را در نزد ارسطو تمایزی قاطع ندانسته است و معتقد است که موجود در نزد او ذاتاً همانا جوهر است و موجود بما هو موجود که ارسطو به‌عنوان موضوع متافیزیک مطرح می‌کند در واقع ناظر به جوهر است و برخلاف ماهیت یا چیستی، که ارسطو به‌دفعات بدان می‌پردازد، فصلی برای وجود منعقد نکرده است (ص ۱۹۴-۲۰۰). این امتناع پیشینه یونانی تمایز (به‌تعبیر مؤلف کتاب) در مقابل اهمیت معنا و حقیقت هستی و نیز چگونگی ارتباط وجود و ماهیت است که در فلسفه اسلامی و نیز فلسفه فارابی، به‌زعم مؤلف کتاب، اهمیت اساسی دارد (ص ۱۹۱-۱۹۳). از منظر او، فارابی و ابن‌سینا علاوه بر تمایز عقلی (مفهومی) به تمایز حقیقی (وجودی) بین ماهیت و وجود قائل بوده‌اند (ص ۱۹۴).

عمده فصل به ارائه شواهدی بر این مدعا از آثار فارابی و دیگر فیلسوفان اختصاص یافته است. مؤلف کتاب در این میان واژگان و مفاهیمی مانند عروض و زیادت و غیرت را،

که در کتب فلسفی مطرح شده‌اند و حتی به کتب ضدفلسفی‌ای مانند *تهافت الفلاسفه* با تفسیری اشتباه راه یافته‌اند، توضیح و نشان می‌دهد که این تفسیرها راه را برای بدفهمی برخی فیلسوفان غربی و مورخان فلسفه غرب در مورد بحث تمایز بین ماهیت و وجود (و انتساب ابداع و ابتکار آن به توماس آکوئیناس) باز کرده است (ص ۲۱۷).

**فصل ششم** با عنوان «جایگاه تصور و تصدیق در نظام معرفت‌شناسی فارابی» به ابتکار فارابی، ارجاع منطق نُه‌بخشی ارسطو به منطق دویخشی (بر محور تصور و تصدیق)، و ابعاد تأثیرات این ابداع در نظام منطقی فلسفی فارابی می‌پردازد و پس از تعریف علم از منظر فارابی، تصور و تصدیق را تعریف می‌کند و انواع تقسیمات این دو را شرح می‌دهد. تفاوت «تصدیق و قضیه»، «قلمرو تصور»، و «تصدیق و اصالت آن» از مباحث مهم این فصل است که در ضمن ارجاعات دقیق‌تر و نظم مناسب‌تری از فصول دیگر دارد. از دیدگاه مؤلف، فارابی سه مسئله بنیادین را در معرفت‌شناسی پی ریخت: ۱. ارائه ملاک‌های معرفت حقیقی یعنی علم یقینی؛ ۲. تبیین معرفت یقینی به‌عنوان علم ثابت، دائمی، و صادق؛ ۳. طرح کردن مسئله تشکیک در معرفت و ذودرجات بودن آن.

**فصل هفتم** با عنوان «فارابی و خداشناسی فلسفی از *الحروف*» به رساله *الحروف* فارابی می‌پردازد که به‌اعتقاد مؤلف کتاب، واکنشی به مخالفان فلسفه و جهان عقل‌گرایانه در مسئولیت است که در آن فارابی با زبان‌شناسی آغاز کرد، در پرتو آن اندیشه منطقی و معرفتی را تبیین کرد، و سرانجام به اندیشه هستی‌شناسی رسید. او این کتاب را محل تلاقی پژوهش‌های زبانی و شالوده‌های فلسفی می‌داند و در ادامه، نظریه بنیادین فارابی یعنی سازگاری و پیوند بین فلسفه و مسئولیت توهمی‌بودن (غیرعقلانی) را بررسی می‌کند. دیدگاه عقلی فارابی در مقابل دیدگاه نحوی و نیز دیدگاه دینی صرف قرار دارد. فارابی در دیدگاه‌های زبانی بیش‌تر از مکتب بصره متأثر است تا کوفه، چه این که سیبویه مکتب بصره را بر شالوده‌های عقلی و اصل قیاس بنا نهاد. کتاب *الحروف* ظاهراً ناظر به مناظره بین سیرافی و ابوبشر متی در دربار وزیر المقتدر عباسی است که ابوحیان نیز در کتاب *الامتع و الموائسة* گزارش کرده است. فارابی در این کتاب هم درباره ارتباط نحو با منطق و هم درباره ارتباط عقل و منطق با شریعت و ایمان بحث کرده است.

#### ۴. نقد و بررسی اجمالی کتاب

کتاب خوانشی نواز از فلسفه فارابی ارائه می‌کند؛ موضوع مهمی را مطرح و درباره آن بحث می‌کند، و تاحدی نیز در منابع بحث تتبع می‌کند؛ اما در کلیت کتاب نوعی شتاب‌زدگی در

نتیجه و تحمیل فرضیه بر تحقیق و نیز تکلف در برخی استنتاج‌ها به چشم می‌خورد که به برخی از شواهد آن اشاره خواهد شد. داشتن مدعای مهم و فربه، یعنی تأسیس‌گری فلسفه اسلامی با محوریت وجود برای فارابی، با وجود دلایل ناکافی بر آن هم‌زمان نقطه قوت و ضعف اثر تلقی می‌شود. این مدعا برای تفکر ملاصدرا، که تقابل ماهیت و وجود برای او اساسی و محوری بوده است، قابل درک است، اما اثبات آن در اندیشه و نظام فکری فارابی به تمهیدات فراوان‌تری نیاز دارد. در این‌جا ابتدا نقاط قوت کتاب و سپس برخی اشکالات موجود در آن مطرح می‌شود.

#### ۱.۴ نقاط قوت کتاب

نکات ذیل را می‌توان به‌منزله نقاط قوت و بعضاً نوآوری‌های کتاب برشمرد:

۱. رویکرد تفکر محور جریان محور در تدوین تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی، به‌جای رویکرد فیلسوف محور؛
۲. اهمیت موضوع مورد بحث مدعای اصلی مقاله در تأسیس وجود محور فلسفه اسلامی توسط فارابی؛
۳. ارائه تحلیل مناسب از دوران فارابی و نحوه آشنایی و تلاقی فلسفه یونانی با فرهنگ و تفکر اسلامی؛
۴. نقد آخرین آرای متفکران در زمینه فارابی (از عابد الجابری)؛
۵. خلاقیت و نوآوری در تحلیل و فراهم آوردن شواهدی بر مدعا؛
۶. دست‌اول بودن منابع کتاب در زمینه آثار فارابی؛
۷. تفتن‌های زبان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه در شکل‌گیری فلسفه اسلامی؛
۸. نگاهی جدید به کتاب الحروف فارابی.

#### ۲.۴ اشکالات و کاستی‌ها

انتقادهایی که بر این اثر وارد است به ترتیب اهمیت بدین قرار است:

##### ۱.۲.۴ مسئله انسجام

این کتاب مجموعه چند مقاله است که هر کدام درباره بعدی از ابعاد فلسفه فارابی بحث می‌کند، اما چنین نیست که هر فصل به‌شیوه منسجم و هماهنگ خواننده را به ضرورت فصل بعدی برساند.



در سه فصل درباره وجود بحث می‌شود، فصلی درباره تصور و تصدیق در منطق فارابی است که ظاهراً از پایان‌نامه‌ای استخراج شده است، و فصل آخر نیز در مورد یکی از آثار فارابی است. بدین‌سان، جایگاه فصل آخر کاملاً قابل‌تغییر و انتقال به اوایل کتاب است.

#### ۲.۲.۴ تکرار چندباره مدعا

مدعای کتاب، یعنی رویکرد وجودی فارابی به فلسفه و موضوع آن و تأسیس‌گری فارابی، از این لحاظ مدعایی مهم است که قبلاً نیز اندیشمندان داخلی مانند دکتر داوری و اندیشمندان خارجی مانند ایزوتسو آن را مطرح کرده‌اند، اما تکرار آن در فصول مختلف جانشین استدلال بر آن نخواهد شد. در واقع خواننده احساس می‌کند که بیش از استدلال و شواهد، خود مدعا و نتیجه است که تکرار و به‌ابعاد مختلف، تکثیر می‌شود. نمونه این مدعیات را در دو پارگراف نخست صفحه ۲۲ می‌توان دید. این‌گونه بزرگ‌نمایی‌ها، به‌خصوص از جمله‌ای در کتاب *الدعاوی القلبيّة* که خود کاملاً تفسیرپذیر است، کمکی به اثبات مدعا نمی‌کند.

مؤلف کتاب می‌توانست در تأیید وجود محوری در فلسفه فارابی از عباراتی مانند گزاره‌های ذیل که بر این مقصد بیش‌تر دلالت دارد، با رجوع به دیگر آثار فارابی، استفاده و بدان‌ها استناد کند:

(الف) حقيقة الشی هی الوجود الذی یخصه (فارابی ۱۳۷۱: ۳۱): دال بر این‌که حقیقتی که حکیم به دنبال آن است جز وجود نیست؛

(ب) الفصل الذی یحققه و هو المقوم لوجوده (همان: ۴۸): دال بر این‌که فصول واقعی اشیا وجودات آن‌هاست؛

(ج) الخیر بالحقیقة هو کمال الوجود ... والشّر عدم ذلک الکمال (همان: ۴۹): دال بر این‌که خیر دائرمدار وجود است و شر دائرمدار عدم؛

(د) وجود العلة هو سبب فی وجود المعلول (فارابی ۱۳۴۶: ۴): دال بر این‌که علیت در محور وجود و دائرمدار آن است و با ماهیت مناسبتی و سنخیتی ندارد. فیض و افاضه باری تعالی نزد او فاعلیت در حیطة وجود است (معطی الوجود) نه مانند ارسطو که مبدأ اول را معطی الحركة تلقی می‌کرد.

می‌توان گفت که مهم‌ترین نقش و تأثیر فارابی پایه‌گذاری مبنایی فلسفی برای تشریح امکان فاعلیت وجودی و تصویر مفهوم فیض است و سنگ‌بنای این مبنا را تمایز نهادن دقیق بین وجود و ماهیت<sup>۱</sup> تشکیل داده است.

فارابی خود در کتاب *العبارة* می‌گوید: «لیس الوجود فی نفس طبیعة الممكن احرى من وجود فتمتی وجد شیء فإنما یوجد عن سبب غیر محصل و عن سبب بالعرض» (ص ۸۶) و صریح‌تر از آن در فصل نخست *فصوص الحکمة* چنین آورده است:

اموری که نزد ما هستند (این سویی‌اند) هر یک را ماهیتی و هویتی (وجودی) است و ماهیت آن نه هویت آن است و نه داخل آن ... و هویت آن نیز داخل ماهیت این اشیا نیست ... و هر لاحق و عارض به ماهیت یا از خود ذات او لاحق و لازم است و با از غیر ذات او؛ بنابراین، مبدائی که وجود او از آن است غیر از ماهیت اوست<sup>۲</sup> (ص ۲۲).

#### ۳.۲.۴ برخی مدعیات بی‌شاهد

در کتاب مدعیاتی وجود دارد که به دلیل اهمیت محتوا به چشم می‌آیند، اما متأسفانه شاهدی قوی از آثار فارابی بر آن در کتاب مشاهده نمی‌شود، برای مثال، مؤلف کتاب در بحث مواجهه حضوری وجود (از صفحه ۱۶۶ به بعد)، که در موضعی چند به فارابی انتساب داده شده است، جز عبارتی از *الدعاوی القلیبیه* بر آن شاهدی نیاورده است. حال آن‌که، عبارت فارابی بر درک بدیهی و بی‌واسطه از وجود دلالت دارد که با ادراک حصولی بدیهی از وجود نیز قابل جمع است، به همین روی، بقیه فصل مزبور از عبارات ملاصدرا و دیگران شاهد آورده شده است.

نگارنده مقاله در کاربردها و استعمالات متعدد علم نزد فارابی موردی نیافته است که بتوان به صراحت بر علم حضوری و کاربرد آن در حکمت دلالت داشته باشد، به جز یک مورد که در مورد علم باری تعالی بدین سان تعبیر شده است: «لیس علم الاول بذاته شیئاً سوی جوهره فإنه یعلم و إنه معلوم و إنه علم هو ذات واحده و جوهر واحد» (فارابی ۱۳۷۵: ۳۱). در مقابل، معمولاً به تبعیت از ارسطو، از حکمت و مباحث آن عنوان *العلم الکلی* استفاده کرده است (فارابی ۱۳۶۴: ۳۵).

#### ۴.۲.۴ ارجاع به متأخران از فارابی

ارجاعات ابن‌سینا و سهروردی و ملاصدرا به جای ارجاع آثار خود فارابی به مسئله علم حضوری به وجود منحصر نمی‌شود (ص ۱۲۹) و این‌که در این معنا بدون هستی نمی‌توان از موجودات سخن گفت (ص ۱۲۹) یا این‌که فهم وجود به عنوان موضوع تفکر و حضور نفسه مدنظر حکماست (ص ۱۷۵).

و نیز به آثار فلاسفه متأخر ارجاع داده شده است.

#### ۵.۲.۴ اثرپذیری از هایدگر

سلطه قول هایدگر در انتساب تحریف موضوع فلسفه از وجود به موجود از زمان افلاطون و ارسطو بر کل اثر واضح است (ازجمله بنگرید به ص ۱۲۷ در بحث معنای وجود؛ ص ۱۶۶ در بحث بداهت وجود).

بر این مطلب فی حدنفسه ایرادی وارد نیست، اما تلاش‌های مؤلف کتاب بر تطبیق دیدگاه فارابی در این مسئله گاه تکلف‌آمیز به نظر می‌رسد (ازجمله بنگرید به ص ۱۷۸-۱۷۹). بدین‌سان، تحلیل هایدگر در مورد بحث آشکارگی وجود و موضوع وحدت اندیشه و هستی نزد پارمنیدس و تطبیق آن بر نظر فارابی نیز چنین می‌نماید.

#### ۶.۲.۴ ارائه نکردن تبیین برای برخی مبهمات فلسفه فارابی

برای مثال، در مبحث تمایز وجود و ماهیت، که مؤلف کتاب خود به این ابهامات آن اشاره کرده است، ازجمله این‌که فارابی گاه تصریح می‌کند که الموجود هو بالجملة و هی ذات الماهیه، تبیینی ارائه نشده است.

هم‌چنین، این‌که فارابی وجود را موضوع بنیادین اندیشه می‌خواند مدعایی است که تقسیم‌بندی فلسفی کتاب‌های دیگر فارابی در برخی از دیگر احکام فلسفی لزوماً آن را تأیید نمی‌کند.

#### ۷.۲.۴ بیان احکام کلی دارای مورد نقض

ازجمله این‌که تمایز بین وجود و ماهیت در یونان پیشینه‌ای نداشته است، حال آن‌که ارسطو در متافیزیک خود به این تفکیک اشاره کرده است و مؤلف کتاب خود بر اختلاف شارحان در این زمینه اشاره کرده است (ص ۱۹۷). البته نظر مؤلف کتاب در امتناع پیشینه تمایز در یونان مبتنی بر یک‌سان‌انگاری موجود و وجود در نزد ارسطوست.

هم‌چنین این‌که فیلسوف اسلامی نمی‌تواند بدون تأملات زبان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه وارد مناقشات وجود شود، که به نظر می‌رسد موارد نقضی نه‌چندان اندک داشته باشد.

#### ۸.۲.۴ مسئله تتبع

صرف‌نظر از کتاب *فصوص الحکمة* و مجازبودن یا نبودن استناد به آن به‌منزله یکی از آثار فارابی<sup>۳</sup>، هرچند مؤلف کتاب در آثار فارابی تتبع کرده است، اما جا داشت در آثاری که دیگران در مورد فارابی نگاشته‌اند نیز تتبع کافی می‌کرد، ازجمله آثار توشی هیکوایزوتسو که

تحلیلی کمابیش مشابه از فلسفه فارابی ارائه کرده است. هم‌چنین کتاب *الفارابی فی حدوده و رسومه*، تدوین دکتر جعفر آل‌یاسین، که به‌خوبی مصطلحات فلسفی منطقی فارابی را در آثار مختلف او ردیابی و تعاریف او را از این اصطلاحات جمع‌آوری کرده است.

#### ۹.۲.۴ غفلت از تأثیر فلسفه نوافلاطونی

به‌نظر می‌رسد مؤلف کتاب، برای اثبات استقلال فلسفه فارابی، از تأثیرات مهم فلسفه نوافلاطونی خصوصاً مکتب فلوطین (هرچند ذیل نام *اثولوجیای* منسوب به ارسطو) و پیروان او بر فلسفه فارابی غفلت یا تغافل ورزیده است.

در فلسفه فارابی، به‌تبع پذیرش فیض<sup>۴</sup> و افاضه به‌عنوان نحوه فاعلیت وجودی حق به‌عنوان شیوه آفرینش و نحوه ارتباط حق با خلق، اغلب توابع و لوازم فلوطینی این نظریه نیز پذیرفته شده است، از جمله مسئله نحوه صدور کثرت از وحدت، مسئله صادر اول (عقل)، مراتب، درجات، و طبقات وجود، مسئله قدم عالم، و مانند آن، که بهترین تنظیم و تدوین نظریه را می‌توان در فصول هفتم تا دهم کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* و نیز فصول مختلف کتاب *فصوص الحکم* یافت.<sup>۵</sup>

کافی است در این نکته تأمل شود که فارابی باوجود استفاده از حدود هجده کتاب ارسطو (بنگرید به البیر نصری ۱۴۰۵ ق: ۸)، در مواردی مهم، قول نهایی و اصیل ارسطو را در کتاب *اثولوجیا* می‌جوید، از جمله در زمینه قول به ابداع تام و خلق هیولا به‌مثابه ایجاد شیء و در زمینه قول به مثل و انتساب آن به ارسطو به *اثولوجیا* ارجاع داده است.

#### ۱۰.۲.۴ دیگر شواهد قابل استناد

از دیگر مواردی که شایسته بود ذیل موضوع ابداعات یا تأثیرات مهم و اساسی فارابی در بنیان‌گذاری فلسفه اسلامی مطرح شود مبحث آفرینش چونان فیض است و بسط و تحولی که تحت تأثیر فرهنگ دینی و اسلامی مطرح در مفهوم اضافه و نحوه ربط خدا و خلق (واجب و ماسوی) روی داد، هم‌چنین طبقات هستی و نظام هستی‌شناسی فارابی، مبحث رابطه نبوت و شریعت با عقل و فلسفه در نزد او.

هم‌چنین است نقش او در تأسیس و بالندگی حکمت عملی و جنبه اخلاق اجتماعی فلسفه اسلامی و مسائلی هم‌چون مدینه فاضله، سعادت، و فضیلت، نیز کتاب‌های مهم *اغراض مابعدالطبیعه* و *معرفی فلسفه افلاطون و ارسطو و آراء اهل المدینه الفاضله* و ... که همگی اگر در مبحث تأسیس فلسفه اسلامی از مبحث تصور و تصدیق یا کتاب *الحروف*

که مؤلف کتاب بدان‌ها پرداخته است اهمیت بیش‌تری نداشته باشند، حداقل در همان حدود مؤثر بوده‌اند.

در پایان، شایان ذکر است که مواردی در کتاب به چشم می‌خورد که به‌وضوح ناصحیح است، از جمله این‌که فلوطین درصدد دفاع از مسیحیت بوده است (ص ۲۰۰)، که دو طرف (مسیحیان و فلوطین) منکر آن‌اند، زیرا فلوطین مسیحیت را رفض کرد و کلیسا او را تکفیر کرد.

## ۵. نتیجه‌گیری

کتاب خوانشی نواز فلسفه فارابی، گسست بنیادین معرفتی از سنت یونانی به‌منزله گام نخستین در بازنگری نحوه تأسیس فلسفه اسلامی و ارائه دیدگاهی مستقل در باب فلسفه فارابی درخور توجه است و باوجود برخی کاستی‌ها و نیز انتقادهایی که بر آن وارد است و در این مقاله ده مورد از آن‌ها ذکر شده است، می‌تواند به‌عنوان رویکردی تازه در تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی تلقی شود. درکنار دیگر نکات مثبت هفت‌گانه کتاب که در مقاله ذکر شده است، باید دانست که تاکنون تاریخ‌های نگاشته‌شده از فلسفه اسلامی اغلب تاریخ فیلسوفان بوده‌اند، نه تاریخ افکار فلاسفه و رویکردها و جریان‌های فلسفی. اثر حاضر به‌شرط رفع برخی کاستی‌ها می‌تواند فتح‌بابی در این زمینه تلقی شود. برخی نارسایی‌های کتاب عبارت‌اند: از تکرار برخی مدعاها، مدعیات بی‌شاهد، ارجاع به متأخران از فارابی، غفلت از تأثیر فلسفه نوافلاطونی و نیز برخی شواهد قابل‌استناد دیگر، تبیین‌نکردن برخی مبهمات فلسفه فارابی، و مانند آن‌ها که در متن مقاله ذکر شده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو در این زمینه می‌گوید: فرق بین ماهیت و وجود بدون تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است. بدون مبالغه، می‌توان گفت که این فرق و تمایز نخستین گام در تفکر وجودشناسی مابعدالطبیعی بین مسلمانان است که حتی بر تشکل تاریخی فلسفه مدرسی غرب در قرون میانه عمیقاً اثر گذاشته است (ایزوتسو ۱۳۶۸: ۴۸). اتین ژیلسون نیز این اصل را از مهم‌ترین نقاط عطف برای تحول فلسفه از ماهیت‌گرایی به وجودگرایی (اصالت وجود) می‌داند. او، ضمن اعتراف به وام‌گرفته‌شدن این اصل به‌وسیله فلسفه مسیحی از فلسفه اسلامی، تدوین‌نهایی آن را به توماس آکوئیناس اسناد می‌دهد، حال آن‌که می‌دانیم واضع اصلی این تمایز فارابی بوده است و مدون اصلی آن ابن‌سینا (همان: ۵۱).

۲. فارابی هستی را به دو نوع تقسیم کرد: ۱. هستی واجب که ذاتاً از شیء موجود هستنده با واقع تفکیک‌ناپذیر است؛ ۲. هستی ممکن که از شیء موجود قابل جدا شدن است و این تقسیم، به سهم خود، زمینه‌ساز تدوین و تشکیل مفهوم فاعلت وجودی به معنای وجوددهی و اعطای وجود و نیز وابستگی و تعلق در بعد وجود است.

در تحلیل عبارت مهم نقل شده در متن از *فصوص الحکمة* فارابی می‌توان گفت در این عبارت مهم سه قضیه و یک نتیجه وجود دارد که فارابی برای هر قضیه به سهم خود براهینی ذکر کرده است: ۱. ماهیت عیناً جزء وجود نیست؛ ۲. وجود عیناً جزء ماهیت نیست؛ ۳. مبدأ معطی وجود ماهیت نیست. براهینی که او بر هر کدام از قضایای مزبور ارائه کرده است بعدها مقبول فلاسفه دیگر واقع شده و هم‌چون براهینی رسمی برای زیادت وجود بر ماهیت مطرح شده است (مانند براهین جواز سلب یا تقدم شیء بر نفس و مانند آن).

۳. برخی صاحب‌نظران در صحت انتساب *فصوص الحکمة* به فارابی تشکیک کرده‌اند، اما هم به لحاظ تشابه بسیاری عبارت‌های آن با دیگر آثار فارابی و هم به لحاظ کتاب‌شناسی، بسیاری محققان این انتساب را به جا و حقیقی می‌دانند (بنگرید به حسن‌زاده آملی ۱۳۶۳، ۱۱-۲۱).

۴. فیض (emanation) را چنین می‌توان تعریف کرد: نظریه‌ای است که منشأ و فرایند پیدایش را توضیح می‌دهد و در یک طرف آن اصل کامل و متعالی و نیز موجودات نازل‌تری است که طی فرایندی از او ناشی شده‌اند و در طرف دیگر حاصل اشراق و اثباتی دفعی و غیرزمانی بین آن دو است. این فیض و اشراق مبدأ خود را بدون کاستی و کاهش و بدون تغییر ترک می‌کند و مبدأ فیاض در عین حال که خارج از معلول خود و فوق آن است، در درون آن نیز جای دارد. نظریه فیض از این حیث در مقابل نظریاتی هم‌چون خلق از عدم، حلول و همه‌خدایی، تطور و مشارکت یا بهره‌مندی قرار دارد (بنگرید به رحیمیان ۱۳۸۱: ۶۷-۸۰).

۵. چنان‌که آثار معلم اول نشان می‌دهد، جهانی که ارسطو با آن سروکار دارد جهانی است که بالفعل موجود است و جهانی نیست که ممکن است عدم آن فرض شود. اما جهان فلوطین چنین نیست؛ فیض فلوطین همان کارکرد ایجاد یا هستی‌بخشی از عدم (نه لزوماً عدم زمانی) را دارد که در خدای ادیان لحاظ می‌شود. از این رو، فلسفه او در نظر متألهان ادیان گوناگون، اعم از یهودی و مسیحی و مسلمان، از جمله در نظر معلم ثانی مقبول افتاد.

## کتاب‌نامه

- آل‌یاسین، جعفر (۱۹۸۵)، *الفارابی فی حدوده و رسومه*، بیروت: عالم الکتب.  
ارسطو (۱۳۶۶)، *متافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: گفتار.  
افلاطون (۱۳۵۷)، *مجموعه آثار*، شش جلدی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.

بررسی و نقد کتاب خوانشی نواز فلسفه فارابی، گسست بنیادین ... (سعید رحیمیان) ۱۷۱

- افلاطون (۱۳۷۴)، مجموعه آثار، چهارجلدی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- افنان، محمدسهیل (۱۴۰۴ ق)، *واژه‌نامه فلسفی*، تهران: حکمت.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۶۸)، *بنیاد حکمت سبزواری*، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران: دانشگاه تهران.
- البیر نصری، نادر (۱۴۰۵ ق)، مقدمه بر: *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ابونصر فارابی، تحقیق دکتر البیر نصری نادر، تهران: دانشگاه الزهرا.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۷)، *فلسفه فارابی، گسست بنیادین معرفتی از فلسفه یونانی*، تهران: نقد فرهنگ.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۱)، *فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی؛ مجموعه مقالات منتخب همایش فارابی*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۳)، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، تهران: مؤسسه مطالعاتی و تحقیقات فرهنگی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۲)، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، تهران: ساقی.
- رحیمیان، سعید (۱۳۸۱)، *فیض و فاعلیت وجودی از فلوطین تا صدرالمآلهین*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ژیلسون، اتین (۱۳۶۶)، *روح فلسفه قرون وسطی*، ترجمه علیمراد داوودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ژیلسون، اتین (۱۳۶۶)، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمود موسوی و محمد محمدرضایی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۵)، *آراء اهل المدينة الفاضلة*، تحقیق نصری نادر، بیروت: دار المشرق.
- فارابی، ابونصر (۱۹۸۴)، *اثبات المفارقات (رسالة فی)*، هند: طبع حیدرآباد.
- فارابی، ابونصر (۱۹۶۸)، *الأسئلة الأربعة والأجوبة الجامعة*، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت: طبع حیدرآباد.
- فارابی، ابونصر (۱۳۶۴)، *اغراض ما بعد الطبیعه*، هند: طبع حیدرآباد.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۱)، *التعلیقات*، تحقیق جعفر آل‌یاسین، تهران: حکمت.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ ق)، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، تحقیق دکتر البیر نصری نادر، تهران: دانشگاه الزهرا.
- فارابی، ابونصر (۱۹۶۸)، *دعاء عظیم*، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت: دار المشرق.
- فارابی، ابونصر (۱۳۴۶)، *الدعاوی القلیبیه*، هند: طبع حیدرآباد.
- فارابی، ابونصر (۱۳۴۶)، *زینون الکبیر*، هند: طبع حیدرآباد.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۷)، *رسائل فلسفی فارابی*، ترجمه سعید رحیمیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- فارابی، ابونصر (۱۹۵۵)، *العلم الالهی*، تحقیق دکتر عبدالرحمن بدوی، قاهره: دارالکتب المصریه.
- فارابی، ابونصر (۱۹۶۸)، *فصول مبادی آراء اهل المدينة الفاضلة*، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت: دار المشرق.

Thibault, H. J. (1970), *Creation and Metaphysics, a Genetic Approach to Existential Act*, New York: Springer Science.